تعریف قتل شبه عمد در پرونده‏ی قتل جوان کرجی در مترو

دکتر نعمت احمدی

پایان سال 84 درحالی‏که روزنامه‏ها آخرین روز کاری خود را پشت سر می‏گذاشتند،شعبه‏ی پنجم دادگاه ویژه‏ی روحانیت مبادرت به‏ صدور رأیی نمود که در پی انتشار رأی مباحث مختلفی در گرفت.اصل‏ موضوع این است که در سال 84 در گرمای انتخابات نهمین دوره‏ی‏ ریاست جمهوری،در ایستگاه متروی کرج،جوان 20 ساله‏یی به ضرب‏ گلوله‏ی فردی کشته شد.پیرامون این فرد شایعات مختلفی درگرفت، عده‏یی او را عضو ستاد انتخاباتی یکی از نامزدهای انتخاباتی‏ نامیدند،عده‏یی او را مسوول حراست نیروی انتظامی کرج و چند شایعه‏ دیگر که به لحاظ غیر واقعی بودن این شایعات از ذکر آن خودداری‏ می‏شود.هرچه بود فرد ضارب خود را-ضابط عام قوه‏ی قضاییه- معرفی کرد،شاهدان عینی می‏گویند:ضارب بعد از تیراندازی و قتل‏ جوان کرجی به سرعت به اتاقک نگهبانی مترو رفت و دقایقی بعد نیروهای انتظامی به محل حادثه رسیدند،فرمانده نیروی انتظامی کرج که‏ نخستین فرد رسمی‏یی بود که می‏بایست به شایعات پایان بخشد، متاسفانه خود باعث بروز شایعات شد.وی ضارب را از روحانیون عضو نیروی انتظامی معرفی کرد و در اولین مصاحبه گفت:وقتی پلیس‏ (منظور ضارب است)قصد داشت از مقتول بازرسی بدنی کند به یک باره‏ متواری می‏شود.[مقتول‏]بعد از طی کردن مسافتی پلیس به او چند مرتبه دستور ایست می‏دهد،اما مقتول توجهی نمی‏کند و بالاخره این‏ پلیس در تعقیب و گریزی او را دستگیر می‏کند،ولی باز هم مقتول در حین دستگیری قصد فرار داشت...در کشمکش شدیدی که بین پلیس‏ و مقتول با یک دیگر روی می‏دهد و دقایقی به طول می‏انجامد،ناگهان‏ تیری از اسلحه خارج و به مقتول اصابت و فوت می‏کند.(روزنامه‏ی اعتماد ملی،شماره‏ی 49)بنا به گفته‏ی رییس پلیس کرج در واقع تعقیب و گریزی‏ بین مقتول و پلیس اتفاق می‏افتد و مقتول دستگیر می‏شود و در تقلایی‏ که ظاهرا بین پلیس و مقتول در می‏گیرد،لا بد اسلحه خود به خود از ضامن خارج و درست به نیمه‏ی صورت مقتول می‏خورد و مغز او را متلاشی می‏کند.هرچند بعد از آن روزنامه‏ها از قول منابع موثق که‏ همیشه نام آنان پنهان می‏ماند،سوابق شرارت جوان مقتول را بیان‏ داشتند و حتا نایلون مشکی رنگ در دست او را مواد مخدر عنوان می‏کردند و وی را از افراد شرور که مکرر مزاحم بانوان می‏شده،یاد کردند؛اما نایلون مشکی رنگ دست جوان مقتول جز داروهای مادرش که در کرج‏ پیدا نشده بود و به اجبار به داروخانه‏هایی که داروی خاص می‏فروشند و عمدتا در تهران مستقر می‏باشند و نئون زیبایی تحت عنوان داروهای‏ نایاب یا داروهای خاص،این داروخانه‏ها را از دیگر داروخانه‏ها متمایز می‏کند،چیز دیگری نبود.البته این داروها در گیرودار قتل جوان از بین‏ رفت.در این نوشتار قصد آن ندارم که به واقعه‏ی دردآور قتل جوان و یا سوابق و مشاغل ضارب که هم‏اکنون در مرخصی‏ست(شاید مرخصی‏ او تمام شده باشد)و تنها به پرداخت دیه و سه سال حبس محکوم شده‏ است،بپردازم؛بلکه هدف از این نوشته تعریف ساده‏ی حقوقی از قتل شبه‏ عمد و مرجع رسیدگی‏کننده،برابر قانون می‏باشد.تبصره‏ی 3 ماده‏ی‏ 295 قانون مجازات اسلامی،ماده‏ی بحث‏انگیزی که قتل‏های محفلی‏ کرمان به استناد تبصره‏ی 2 آن در کش‏وقوس قانونی گرفتار آمده‏اند، قتل شبه عمد را این‏گونه تعریف کرده است:«هرگاه بر اثر بی‏احتیاطی، بی‏مبالاتی،عدم مهارت،عدم رعایت مقررات مربوطه به امر قتل،ضرب‏ یا جرح واقع شود،به نحوی که اگر آن مقررات رعایت می‏شد،حادثه‏یی‏ اتفاق نمی‏افتاد،قتل،ضرب یا جرح در حکم،شبه عمد خواهد بود.»

البته‏ی ماده‏ی 206 قانون مجازات اسلامی درصدد تعریف قتل‏ عمد برآمده و به گفته‏ی حقوقیون از مفهوم مخالف این ماده هم‏ می‏توان به انواع دیگر قتل یعنی،شبه عمد و خطاء رسید.حسب‏ ماده‏ی 206 قتل در موار زیر عمدی‏ست:

الف:مواردی که قاتل با انجام کاری قصد کشتن شخص معین یا فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را دارد،خواه آن کار نوعا کشنده‏ باشد،خواه نباشد؛ولی در عمل سبب قتل شود.

ب:مواردی که قاتل عمدا کاری را انجام دهد که نوعا کشنده‏ باشد،هرچند قصد کشتن شخص را نداشته باشد.

ج:مواردی که قاتل قصد کشتن را ندارد و کاری را که انجام‏ می‏دهد،نوعا کشنده نیست،ولی نسبت به طرف بر اثر بیماری،پیری، ناتوانی،کودکی و امثال آن‏ها نوعا کشنده باشد و قاتل نیز به آن آگاه‏ باشد.

در این پرونده نه از باب تشریح و تعریف حقوقی بلکه از باب‏ روشنی ذهن خوانندگان فرهیخته‏ی مجله‏ی حافظ عرض می‏کنم.

دادگستری حسب اصل 159 قانون اساسی،مرجع نظامات و شکایات دادگستری‏ست،تشکیل دادگاه‏ها و تعیین صلاحیت آن‏ها منوط به حکم قانون است و برابر تبصره‏ی 1 الحاقی(28/7/82)به‏ ماده‏ی 20 قانون تشکیل دادگاه‏های عمومی و انقلاب،رسیدگی به‏ جرائمی که مجازات قانونی آن‏ها قصاص عضو،قصاص نفس،اعدام، رجم،صلب یا حبس او باشد،در دادگاه کیفری استان که از 5 نفر قاضی‏ یک رییس و چهار مستشار یا دادرس علی البدل دادگاه تجدیدنظر استان‏ باشند،تشکیل می‏شود و حسب تبصره‏ی 4 الحاقی(28/7/82)همین‏ قانون آراء صادره از شعب کیفری استان ظرف مهلت مقرر(20 روز) قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور می‏باشند.اما چرا پرونده‏ی قاتل‏ جوان کرجی در دادگاه ویژه‏ی روحانیت رسیدگی شد؟دیدیم که رییس‏ پلیس کرج از وی به عنوان پلیس یاد کرد و قاتل هم در نخستین‏ بازجویی در کرج خود را ضابط عام قوه‏ی قضاییه،نامید.

برابر اصل 172 قانون اساسی،برای رسیدگی به جرائم مربوط به‏ وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضای ارتش،ژاندارمری،شهربانی‏ و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل‏ می‏گردد؛ولی به جرائم عمومی آنان یا جرائمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند،در محاکم عمومی رسیدگی می‏شود.ضارب‏ خود را در بدو امر ضابط عام قوه‏ی قضاییه معرفی کردند و رییس‏ پلیس کرج او را،پلیس معرفی کرد و چون لباس افراد عادی را در بر داشت،باید دید پست سازمانی وی چه بوده و حسب قانون چه مرجعی‏ صالح به رسیدگی به اتهامات وی می‏باشد.هرچند صراحت اصول‏ قانون اساسی بر این تصریح دارد که به جرایم عادی و نیز جرایمی که‏ در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند،باید محاکم عمومی رسیدگی‏ کنند.هرچند هنوز حوزه‏ی فعالیت این فرد اعم از این‏که پلیس باشد یا نه و شغل سازمانی وی متاسفانه اطلاع‏رسانی نشده است،مع الوصف‏ با توجه به این‏که سرانجام پرونده به دادگاه ویژه‏ی روحانیت ارجاع و شعبه‏ی پنجم دادگاه ویژه‏ی روحانیت تهران به اتهام این فرد رسیدگی‏ کرد،لا بد ضارب روحانی هم بوده است.حال،حسب قانون به جرائم‏ روحانیون چه مرجعی باید رسیدگی کند.صرف روحانی بودن کافی‏ست‏ که دادگاه ویژه‏ی روحانیت وارد رسیدگی شود و یا این‏که به جرائم‏ خاصی از باب قداست لباس روحانیت دادگاه و دادسرای ویژه‏ی‏ روحانیت تشکیل شده و رسیدگی می‏کند؟

در تاریخ 14/5/1369 آیین‏نامه‏یی مشتمل بر 47 ماده از طرف‏ حجت الاسلام والمسلمین ری‏شهری دادستان وقت دادگاه ویژه‏ی‏ روحانیت به مقام رهبری پیشنهاد شد،مقام رهبری در ذیل آیین‏نامه‏ پیشنهادی دستور دادند:

بسمه تعالی

با موارد مرقوم برای دادسراها و دادگاه‏های ویژه‏ی روحانیت‏ موافقت می‏شود.

هدف از تشکیل دادسرا و دادگاه ویژه‏ی روحانیت برابر ماده‏ی 1 این آیین‏نامه چنین است:

به منظور پیشگیری از نفوذ افراد منحرف و تبهکار در حوزه‏های‏ علمیه،حفظ حیثیت روحانیت و به کیفر رساندن روحانیون متخلف، دادسرا و دادگاه ویژه‏ی روحانیت تحت نظارت عالیه‏ی مقام معظم‏ رهبری با وظائف و تشکیلات و اختیارات زیر ایجاد می‏گردد.

وظائف دادسرا و دادگاه ویژه‏ی روحانیت برابر ماده‏ی 2 همین‏ آیین‏نامه به سه بخش تقسیم شده است:

الف-اقدامات لازم جهت پیشگیری از وقوع تخلفات و جرائم در محدوده‏ی مسائل قضایی؛

ب-ارشاد در امور خلاف شأن؛

ج-رسیدگی به جرائم روحانیون و پرونده‏هایی که به نحو موثری‏ با اهداف این دادسرا مرتبط می‏باشد.

بعد از برشمردن وظایف دادسرا و دادگاه ویژه‏ی روحانیت ماده‏ی‏ 13 آیین‏نامه به مبحث قابل توجه صلاحیت پرداخته و در سه چهار بند و دو تبصره به شرح زیر صلاحیت دادسرا و دادگاه ویژه‏ی روحانیت را احصاء کرده است.

الف-کلیه‏ی جرائم خلاف شأن روحانیون؛

ب-کلیه‏ی اعمال خلاف شأن روحانیون؛

ج-کلیه‏ی اختلافات محلی مخل به امنیت عمومی در صورتی که‏ طرف اختلاف روحانی باشد؛

د-کلیه‏ی اموری که از سوی مقام معظم رهبری برای رسیدگی‏ ماموریت داده می‏شود.

تبصره‏ی 1-در مواردی که دادسرای ویژه‏ی رسیدگی به پرونده‏یی‏ به سایر مراجع قضایی ذیربط واگذار نماید،مراجع مذکور موظف به‏ رسیدگی می‏باشند.

تبصره‏ی 2-در مورد بند ج رسیدگی با هماهنگی دستگاه‏های‏ ذیربط صورت می‏گیرد.

حال باید دید که قتل به وقوع پیوسته توسط این فرد جزء جرائم‏ خاص می‏باشد.اگر صبغه‏ی نظامی بودن این فرد که به اعتبار آن‏ اجازه‏ی حمل سلاح را داشت،غالب باشد،برابر اصل 172 قانون‏ اساسی یا دادگاه نظامی صلاح به رسیدگی‏ست یا دادگاه عمومی و اگر نگاهی به بند الف ماده‏ی 13 آیین‏نامه‏ی دادسرا و دادگاه ویژه‏ی‏ روحانیت بیندازیم،رسیدگی به کلیه‏ی جرائم عمومی روحانیون با دادگاه ویژه است.

از طرفی تضاد حقوق دو فرد که حفظ و صیانت از حقوق آن‏ها با نظام جمهوری اسلام می‏باشد و در روی هم قرار می‏گیرد.

جوان مقتولی که دیگر وجود ندارد و نفس محترمه‏ی او و حفظ دماء سایر مسلمین از اهم وظایف دولت اسلامی‏ست و از طرفی در این موضوع خاص یعنی قتل،قانون‏گذار تصریحا دادگاه اختصاصی‏ کیفری استان را با 5 قاضی در نظر گرفته که حقوق مسلمین حفظ شود.عنوان اجتماعی ضارب یا قاتل به باور من نمی‏تواند در نفس‏ قوانین آمره و موضوعه یعنی قواعد آیین دادرسی موثرباشد،مضافا به‏ این‏که قانون دادگاه‏های عمومی و انقلاب در تاریخی موخر تصویب و در مورد قتل اصلاحیه 28/7/81 دادگاه کیفری استان را صالح دانسته‏ است و مقنن به راحتی می‏توانست با ذکر تبصره‏یی روحانیون را از شمول دادگاه کیفری استان خارج کند.

می‏دانیم که به پرونده‏های قتل شرایط عادی این‏گونه رسیدگی می‏شود.اول بازپرس وارد رسیدگی می‏شود.قرار مجرمیت بازپرس‏ باید به تایید دادستان برسد و دادستان یا زیرمجموعه‏ی دادستان‏ کیفر خواست صادر کند،در طول رسیدگی دادسرا،ممکن است‏ تصمیمات قضایی مورد اعتراض متهم یا شکاة واقع شود؛با اعتراض‏ باز هم مقام قضایی دیگر وارد می‏شود.مثلا به قرار بازداشت موقت‏ دادگاه رسیدگی می‏کند.بعد از صدور کیفر خواست پرونده به دادگاه‏ کیفری با مجموعه‏یی 5 نفره ارجاع می‏شود و دادستان یا نماینده‏ی او از کیفر خواست دفاع می‏کند.یعنی حد اقل بازپرس،دادیار اظهارنظر و دادستان در دادسرا و 5 قاضی به اضافه‏ی نماینده‏ی دادستان در دادگاه‏ کیفری به ماهیت اتهام رسیدگی می‏کنند و مرجع تجدیدنظر هم‏ دیوان عالی کشور است.حال این‏که تشکیلات دادسرای ویژه‏ی‏ روحانیت عبارت از دادستان،معاون ارشاد،معاون تحقیقات و عملیات‏ و مدیر اداری و مالی و به تعداد کافی دادیار و کادر اداری‏ست.(ماده 6)

دادگاه ویژه‏ی روحانیت با محوریت دادستان تشکیل شده و حق هم‏ همین است و به همین اعتبار در آیین‏نامه‏ی دادگاه ویژه‏ی روحانیت به‏ صلاحیت دادگاه کم‏تر پرداخته و در ماده‏ی 39 آمده است.دادگاه ویژه‏ به جرائمی رسیدگی می‏کند که مطابق این قانون در صلاحیت دادسرا و دادگاه ویژه بوده و پرونده امر از طریق دادسرا به همراه کیفر خواست‏ به دادگاه ارائه شده باشد.حاکم شرع شعبه‏ی اول دادگاه ویژه‏ی‏ روحانیت از سوی مقام معظم رهبری منصوب می‏گردد.(ماده‏ی 10)

سایر قضات دادگاه حسب مورد طبق‏نظر مقام معظم رهبری نصب‏ می‏گردند(ماده‏ی 11)و در مورد آراء صادره از دادگاه ویژه‏ی روحانیت هم‏ باید گفت این آراء قطعی می‏باشند مگر در موارد زیر:

1-قاضی پرونده قطع به اشتباه خود پیدا کند.

2-دادستان منصوب آن را خلاف قوانین و احکام بداند.

3-ثابت شود قاضی پرونده‏ی صلاحیت رسیدگی را نداشته است.

طریقه‏ی تجدیدنظر هم اختصاصی‏ست و صرفا به ترتیب مصرحه‏ در آیین‏نامه‏ی دادسرا و دادگاه روحانیت به آن عمل می‏شود.در مورد اشتباه قاضی،حسب تبصره‏ی 1 ماده‏ی 44،خود قاضی حکم را نقض‏ و پرونده را جهت ارجاع به شعبه‏ی دیگر نزد ریاست شعبه‏ی اول دادگاه‏ ارسال می‏دارد،هرچند در موردی که شخص رییس شعبه‏ی اول پی‏ به اشتباه خود ببرد،آیین‏نامه ساکت است؛راه دیگر اعتراض حسب‏ تبصره‏ی 2 ماده‏ی 44 در اختیار دادستان مجری حکم است که‏ چنان‏چه رأی صادره را خلاف موازین تشخیص دهد،در صورت عدم‏ قبول،اجرای حکم را متوقف و پرونده را همراه نظریه به مسوول خود نزد دادستان منصوب ارسال می‏نماید.در صورت تایید اعتراض توسط دادستان منصوب حکم نقض و پرونده جهت ارجاع به قاضی دیگر به‏ شعبه‏ی اول دادگاه ویژه ارسال می‏شود،در صورت تایید نظر اول و ادامه‏ی اختلاف،رأی حاکم شعبه‏ی اول متبع است.

آیین‏نامه‏ی دادسرا و دادگاه ویژه‏ی روحانیت تعریفی خاص از جرم‏ دارد،ماده‏ی 18 آیین‏نامه مقرر می‏دارد:

هر فعل یا ترک فعلی که مطابق قوانین موضوعه یا احکام شرعیه‏ قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تامینی و تربیتی باشد،جرم محسوب‏ می‏گردد و به همین اعتبار است که حسب ماده‏ی 43 یکی از مجازات‏ها خلع لباس روحانیون محکوم شده می‏باشد که در سایر افراد موضوعیت ندارد.

به هر صورت به باور من بهتر بود که در پرونده‏ی قاتل جوان‏ کرجی برای حفظ حقوق دماء مسلمین و دوری از هر نوعی اظهارنظر جانب‏دارانه علی رغم این‏که متهم آن روحانی است،حسب تبصره‏ی‏ 1 ماده‏ی 13 دادسرای ویژه‏ی روحانیت،رسیدگی به پرونده را به مرجع‏ ذی‏صلاح در موارد مشابه یعنی دادسرای جنایی و متعاقب آن دادگاه‏ کیفری استان ارجاع می‏گردید،حال که دادگاه ویژه‏ی روحانیت به این‏ پرونده رسیدگی کرده است.

حکم صادره از جهات مختلف مورد نقد است،به جهت جلوگیری‏ از طولانی شدن مطلب و حفظ حقوق سایر نویسندگان مجله تنها به‏ بیان بخشی از رأی می‏پردازم،چنان‏چه مدیر مسوول فرهیخته و حقوقدان مجله‏ی حافظ تشخیص دادند که نقد حقوقی رأی برای‏ خوانندگان مفید است در شماره‏های بعدی به آن خواهم پرداخت،حال‏ عین رأی شعبه‏ی پنجم دادگاه ویژه‏ی روحانیت به تصدی قاضی‏ اسماعیلی به نقل از روزنامه‏ی اعتماد ملی،(شماره‏ی 41)را می‏آورم:

«در خصوص اتهام عسکریان،با توجه به گزارشات واصله از نیروی‏ انتظامی کرج،شکایت ولی دم،اظهارات شهود،نظریه‏ی پزشکی قانونی‏ و کارشناسان اسلحه،گزارش معاینه‏ی جسد و اقرار متهم،انتساب قتل‏ به متهم محرز و مسلّم است.لکن در خصوص عمد بودن اثبات چند موضوع لازم است،انگیزه‏ی قتل و انجام کار که نوعا کشنده باشد، هرچند قصد قتل نداشته باشد،به نظر می‏رسد که هیچ کدام از موارد فوق‏ در خصوص موضوع مصداق ندارد.هرچند نحوه‏ی تعقیب فردی مانند مقتول آن هم با اسلحه‏ی مسلح و زدن ضربه به پشت وی حاکی از بی‏مبالاتی تمام و افراط به نفس محترمه است و با مقررات نظامی و انتظامی نیز سازگار نیست،لکن زدن ضربه به پشت و کتف با اسلحه‏ی‏ مسلح نوعا کشنده نیست و فعل نوعا کشنده محسوب نمی‏شود، به همین دلیل هم کارشناسان اسلحه و مهمات زیرمجموعه تشخیص‏ هویت در اصل شلیک با این سبک نیز تردید کرده‏اند و از طرفی چکاندن‏ ماشه از طرف متهم به صورت عمدی نیز دلیل خاص می‏خواهد و باید احراز شود که احراز آن هم مشکل است و حد اقل قرائنی بر ایجاد شبهه‏ در خصوص عمدی بودن شلیک وجود دارد و امکان شلیک و اثبات گلوله‏ به مقتول نیز طوری که صحنه‏ی قتل توسط متهم بازسازی شده،منتفی‏ نیست.لذا با ضمیمه کردن اصل برائت نمی‏توان به عمدی بودن قتل‏ نظر داد و به نظر این جانب قتل شبه عمد تشخیص داده می‏شود...»

لازم به ذکر است در مواردی که قتل شبه عمد باشد،حسب ماده‏ی‏ 295 دیه پرداخت می‏شود و تنها قاضی می‏تواند علاوه بر دیه‏ی حسب‏ ماده‏ی 612 قانون مجازات اسلامی در صورتی که اقدام متهم موجب‏ اخلال در نظم،صیانت و امنیت جامعه یا تجری مرتکب یا دیگران‏ گردد.دادگاه مرتکب را به حبس از 3 تا 10 سال محکوم نماید که در قضیه‏ی قتل جوان کرجی دادگاه وی را به حد اقل حبس موضوع‏ ماده‏ی 612 یعنی 3 سال محکوم کرده است.